

رئیس جمهور ما مهره‌ی آمریکا نباشد

حسن ابراهیم زاده

«به بهانه‌ی ۷ مرداد ۱۳۶۰، سالروز فرار یک رئیس جمهور با...»

مبالات‌ها در همه‌ی سطوح مدیریت امت اسلامی و حاکم شدن آن‌ها بر سرنوشت انقلاب هموار می‌سازد.

شاید برای شما شنیدن این خبر تلخ و دشوار باشد که بسیاری از کسانی که در طول سال‌های اخیر در راه حاکم شدن اسلام اصیل بر جامعه‌ی ما کوشیده و رنج‌ها برده‌اند و در طول این سال‌ها به مقتضای طبیعت و ماهیت نظام اداری رژیم شاهی، در همه‌ی سازمان‌های لشکری و کشوری همواره در اقلیت بوده و زیر فشار اکثریت غرب‌گرای یا شرق‌گرا حاکم بر این سازمان‌ها به سر برده‌اند، هم اکنون در جمهوری اسلامی هم که امام در رأس آن است و تنی چند از فرزندان امام نیز بخشی از مسؤولیت‌ها را بر عهده دارند و مردم عزیز ما نیز در صحنه‌ها حضور دارند، دوباره تحت فشار همان اکثریت قرار گرفته‌اند، ولی این بار زیر حمایت همه‌جانبه‌ی رئیس جمهور و فرمانده‌ی نیروهای مسلح با کمال تأثر و تأسف، این اقلیت مؤمن که اگر حمایتش کنند می‌رود که اکثریت شود، امروز ذلت و خذلان مؤمنان را در جمهوری اسلامی با پوست و گوشت و استخوان لمس می‌کنند که با چماق ارتجاع می‌کوبندشان و با کارشکنی‌های رنگارنگ سد راه حرکت اسلامی و

سیاسی و اقتصادی به نظام سخت به توکل برخدا و اعتماد به نفس و تکیه بر توان اسلامی و پرهیز از گرفتار شدن در دام داوری‌ها یا دل‌سوزی‌های بیگانگان معتقد و ملتزم، بیش دلش همین را می‌خواهد و زبانش همین را می‌گوید و قلمش همین را می‌نویسد، اما چون همه‌ی مختصات لازم برای پیمودن این راه دشوار را ندارد، در عمل لرزان و لغزان.

بیش اول به نظام و شیوه‌ای برای زندگی امت مامعتقد است که در عین گشودن راه به سوی همه نوع پیشرفت و ترقی، مانع حل شدن مسلمان‌ها در دستاوردهای شرق یا غرب باشد و آنان را بر فرهنگ و نظام و ارزش اصیل و مستقل اسلام استوار دارد.

بیش دیگر باحفظ نام اسلام و بخشی از ارزش‌های آن، جامعه را به راهی می‌کشاند که خود به خود درها را به روی ارزش‌های بیگانه از اسلام و بلکه ضد اسلام می‌گشاید.

بیش اول روی شریعتی در گزینش مسؤولان تکیه می‌کند که جامعه را به سوی امامت متقین و گسترش این امامت بر همه‌ی سطوح راه می‌برد. بیش دیگر بیشتر روی شریعتی تکیه می‌کند که خود به خود راه را برای نفوذ بی‌مبالات‌ها یا کم

«جمله‌ی آخری که من از شهید مظلوم آیه الله بهشتی به یاد دارم دقیقاً همین جمله‌هایی بود که در صحبت عرض کردم، ایشان گفتند: که برادران عزیز، مایباید کاری بکنیم که این بار رئیس جمهور ما یک مهره‌ی آمریکا نباشد، کنایه از این که بنی صدر مهره‌ی آمریکا بود و اینکه این طور آقای بهشتی درباره‌ی بنی صدر صحبت کردند، دلیلش این بود که دیگر بنی صدر رئیس جمهور نبود، ولی تا زمانی که او رئیس جمهور بود، آقای بهشتی احترام او را حفظ می‌کردند. بعد از آنکه این جمله را آقای بهشتی گفتند، من احساس کردم که فضای جلسه غیر عادی شده، فضای سنگینی شده، من چیزی حس نمی‌کنم و نمی‌شنوم، ولی نفهمیدم که چه شد تا از هوش رفتم»^(۱)

بهشتی در واپسین لحظه‌ی حیات دنیوی، جمله‌ای را بر زبان آورد، که ماه‌هایی بس سنگین و سرد، چون استخوانی در گلو راه را بر فریاد حقیقت‌گویش بسته بود، استخوانی که تنها به خاطر مصلحت امت و امامت آن‌را تحمل می‌کرد و مهر سکوت بر لبانش می‌زد؛ بهشتی به حقیقت تلاش بنی صدر و مدافعان آن برای کشاندن ایران به سمت آمریکا پی‌برده بود، اما همواره این حقیقت پنهان جریان مذکور را با تبیین شاخصه‌ها، نمادها و نمودهای آن به تصویر می‌کشید؛ روزی که او در نامه‌ی خود را در روز جمعه ۵۹/۱۲/۲۲ به محضر امام راحل فرستاد، در حقیقت شاخصه‌های رئیس جمهوری آمریکایی و حرکتی آمریکایی را به قلم آورده بود تا مردم و تاریخ فرق بنی صدر را از رئیس جمهوری مکتبی و حرکتی الهی تشخیص دهند.

بسم الله الرحمن الرحیم

تهران جمعه ۵۹/۱۲/۲۲

استاد و رهبر بزرگوار

السلام علیکم و رحمت الله و برکاته

«سنگینی وظیفه فرزندان را بر آن داشت که این نامه را به حضور تان بنویسد و حقایق را به عرضتان برساند.

دوگانگی موجود میان مدیران کشور بیش از آن که جنبه‌ی شخصی داشته باشد، به اختلاف دو بینش مربوط می‌شود. یک بینش معتقد و ملتزم به فقاہت و اجتهاد، اجتهادی که در عین زنده بودن و پویا بودن، باید سخت ملتزم به وحی و تعهد در برابر کتاب و سنت باشد، بیش دیگر در پی اندیشه‌ها و برداشت‌های بینابین، که نه به کلی از وحی بریده است و نه آن‌چنان که باید و شاید در برابر آن متعهد و پای‌بند و گفته‌ها و نوشته‌ها و کرده‌ها براین موضوع بینابین گواه.

بیش اول در برابر بیگانگان و هجوم تبلیغاتی و

ظاهر جنگی زرگری را در بین خود سازماندهی کنند. پنهان شدن از چشم مردم و فرار مذبوحانه‌ی رئیس جمهوری که خود را نماینده‌ی واقعی مردم و قدرتمندترین شخص نظام به همهی جهانیان معرفی می‌کرد، برای همهی عناصر فرصت طلب داخلی و حامیان خارجی ثابت کرد، روزی که مردم فریاد

می‌زدند «ابوالحسن بنی صدر، رئیس جمهور صددرد» تنها یک فرصت از مردمی بود که به فردی داده شده بود که شعار خدمت به اسلام، امام و انقلاب به میدان آمده بود و اگر قرار باشد چنین فردی به جای سردادن سروش وحدت، جامعه مسؤولین و ارگان‌های نظام اسلامی را به سوی دوگانگی و تقابل سوق دهد؛ با یأس آفرینی عملاً موافقین انقلاب را به سمت قرار گرفتن در صف مخالفین قرار دهد و یا در سیاست داخلی و با شعار مردم و آزادی راه پرمبالات‌ها و کم‌مبالات‌ها در ساختار مدیریت کشور باز کند و یا چنین فردی در سیاست خارجی با شعار حرکت‌های «گازانبری» خود عملاً دست متجاوزان را باز و دست بسیجیان را از پشت ببندد و یا با شعار پیاده کردن «قانون اساسی» عملاً در صدد تغییر «قانون اساسی» برآید و «دیکتاتوری قانونی» را برای خود و احزاب و گروه‌های متمایل به آمریکا پی ریزی کند، مردم این فرصت را از او می‌گیرند و با شعار «رئیس جمهور پینوشه ایران شیلی نمیشه» وی را تادامان اربابان آمریکایی‌اش بدرقه می‌کنند، بی شک این اولین حرکت مردم با کسی که با شعار مردم و حمایت مردم برای خدمت به نظامی مقدس اسلامی به قدرت رسیده بود، بلکه قبل از بنی صدر نیز مردم در حمایت از دولت موقت نیز چنین شعار دادند «پشت سر بازرگان امت ایران» اما به محض نزدیکی دولت موقت به آمریکا و فاصله گرفتن از محور نظام یعنی ولایت فقیه، شعار مردم به گونه‌ی دیگری خود را نشان داد «پشت سر بازرگان...» و این سنت و سیره‌ی مردمی است که هر بار کسی را که داعیه‌ی اسلام و انقلاب را دارد می‌آزمایند.

پی نوشت‌ها:

۱. جاودانه‌ی تاریخ، ج ۹، ص ۱۱۴. به نقل از شهید زنده‌ی کربلای هفت تیر، حجة الاسلام مسیح مهاجری
- ۲ و ۳. کیهان چهارشنبه، ۷ شهریور ۱۳۷۹، ص ۷

کشیدن استخوان در گلولی خود و دوستانش و مبادرت به نوشتن این نامه کرد؛ بهشتی در آخرین لحظه‌ی زندگی به صراحت همهی موضع‌گیری‌های خود و دوستانش را در خصوص بنی صدر و حرکت لیبرالی تفسیر و با توصیه به امت حزب الله برای عدم تکرار تاریخ و برسرکار نیامدن مهره‌ای دیگر از وابستگان فکری، مالی و تبلیغی آمریکا برمسند قدرت خواستار تلاش همهی مردم شد.

امت امام به توصیه بهشتی عمل کرد و رئیس جمهوری مکتبی را جایگزین رئیس جمهور آمریکایی کرد، اما به بهایی سنگین به سنگینی، خون بهشتی و یارانش. درست یک ماه پس از انفجار دفتر حزب جمهوری و شهادت بهشتی و ۷۲ تن از بهترین خدمت‌گزاران نظام مقدس اسلامی، در تاریخ ۷ مرداد ۱۳۶۰ بنی صدر با چادری زنانه و بزک کرده به همراه رجوی سرکرده‌ی منافقین، توسط خلبانی که قبلاً شاه را از ایران فرار داده بود، از کشور گریخت، تا برای همهی مردم ثابت شود که «لیبرال‌ها، مارکسیست‌ها و سلطنت طلب‌ها» دست در یک کاسه دارند و این ائتلاف نامقدس جز به نابودی اسلام و یاران امام به چیز دیگری رضایت نمی‌دهند، هر چند که در

اصلاحی آن‌ها می‌شوند، با استظهار به ستون پنجم دشمن که در همهی این سازمان‌ها جا خوش کرده‌اند و با اطمینان به حمایت گروهی از مسؤولان امروز و دیروز.^(۲)

بهشتی در این نامه‌ی بلند خود، پس از اشاره به مؤلفه‌ها و حوادث دیگر مربوط به این جریان، در خاتمه خون دل خود و دیگر یاران امام را چنین در نامه می‌آورد:

«امام عزیز،

به خدا سوگند تحمل این وضع برای این فرزندان بس دشوار است که چهره‌ی افسرده‌ی این‌ها را ببینم و ندای یاللمسلمین آن‌ها را بشنوم و تنها پاسخ این باشد که صبر کنید، من هم صبر می‌کنم و فی العین قذی و فی الحق شجی»^(۳)

بهشتی به خوبی می‌دانست که تجربه‌ی تاریخی امام راحل در کنار نگاه حقیقت بین آن فرزانه‌ی عصر، حرکات، شعارهای فریبنده‌ی بنی صدر را دنبال می‌کند و امام در صدد است تا در گذر زمان و رخ داده‌های سیاسی اجتماعی، ماهیت آمریکایی بودن بنی صدر برای عامه‌ی مردم آشکار شود و مردم خود به صحنه آیند و به یاهه‌گویی‌های وی در خصوص روحانیت آگاه و نیروهای حزب الهی پایان بخشد اما به خاطر ثبت در تاریخ و به تصویر

Mad in U.S.A